

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

بیژن نیابتی

۰۹ مارچ ۲۰۱۹

جنگ جهانی چهارم ، ابزارها و آماجها - کتاب دوم

بخش بیست و یکم - تروریسم یهود

نطفه دولت جعلی اسرائیل با یک تروریسم افسارگسیخته بسته شده است. بخش اعظم مسؤولین رژیم صهیونیستی به ویژه در سالهای آغازین بنیانگذاری آن تروریستهای شناخته شده ای هستند که دستشان تا مرفق به خون مردم فلسطین آغشته است. حداقل یک رئیس جمهور و سه نخست وزیر اسرائیل یعنی اسحاق بن سیوی ، اسحاق شامیر، اسحاق رابین و مناخیم بگین و تعداد بسیار دیگری از بالاترین مسؤولین رژیم صهیونیستی همگی اعضاء و رهبران شناخته شده جریانات تروریستی پیش از تشکیل دولت یهود در سال ۱۹۴۸ بوده اند. پیش از ورود به این مبحث لازم به ذکر است که ارزیابی گروههای مسلح صهیونیستی تا مقطع تشکیل دولت اسرائیل به مثابه جریانات تروریستی اساساً بر مبنای درک و استنباط شخصی خود من نیست چرا که من نفس مبارزه قهرآمیز در یک نظام تحت سلطه را مستقل از ماهیت مبارزان تا آنجائی که مردم عادی و غیرنظامی را هدف قرار نداده باشد نه تنها تروریستی نمی دانم که بسیار مشروع و قابل دفاع نیز تلقی می کنم.

اطلاق صفت تروریست به این جریانات تماماً براساس معیار خود همین جنایتکارانی است که فی المثل جنبش حزب الله لبنان و جریان حماس را در کنار سازمان آزادیبخش فلسطین به صرف پذیرش مبارزه مسلحانه تروریستی قلمداد کرده و می کنند. همانهایی که لیست تروریستی بیرون می دهند و هر جنبش مقاومتی را که دشمن تلقی می کنند در آن می نشانند. آنان که رگ و ریشه و تار و پودشان بر اساس همان معیارهای مورد قبول خودشان با ترور و ایجاد وحشت بافته شده است اما مبارزه مشروع مسلحانه فلسطینیان علیه اشغال سرزمینشان را تروریستی می نامند. آری با معیارهای خود آنان است که می گویم نطفه دولت اسرائیل با تروریسم ، پاکسازی قومی و جنایت علیه بشریت بسته شده است.

ضمناً این را هم باید اضافه کنم که در گذشته واژه هائی همچون تروریسم و یا آنارشیزم همچون امروز از بار ارزشی تماماً منفی برخوردار نبوده و به مثابه یک سبک برخورد سیاسی و یک شیوه مبارزه با حاکمیت و ایجاد تغییر، مستقل از درست و غلطی آنها مورد ارزیابی قرار می گرفته اند. باری ، پیشینه تشکیل هسته های مسلح صهیونیستی به سالهای آغازین قرن بیستم میلادی یعنی سالهای پس از تشکیل کنگره جهانی صهیونیستی بر می گردد. قتل های عام موسوم به پوگرومهای روسیه تزاری در دوران انقلاب ۱۹۰۵ و تبلیغات متعاقب آن توسط مدیای یهود در اروپا و امریکا با هدف آماده کردن فضای اجتماعی برای مهاجرت گسترده یهودیان روسیه به اروپا و امریکا بهانه خوبی است تا بر مبنای آن جنبش منروی صهیونیستی در جایگاه تنها مدافع جان و مال یهودیان روسیه تثبیت گردد.

"حزب صهیونیستی سوسیالیستی کارگران روسیه"

در شمار اولین گروه های تروریستی صهیونیستی ، "حزب صهیونیستی سوسیالیستی کارگران روسیه" در ۱۹۰۵ در اودسا تشکیل می شود و بزودی پس از تشکیلات موسوم به "یوند" یا اتحادیه عمومی کارگری یهود ، تبدیل به دومین تشکل یهودیان روسیه می گردد. هدف حزب مذکور در آغاز، تشکیل دولت یهود در جای دیگری به غیر از فلسطین یعنی در اوگاندا واقع در قاره آفریقا می باشد. این تشکل رسماً تروریسم را به مثابه یک راهکار مشروع در تقابل با دولت تزاری وارد برنامه خود می کند.

ها شومر "Ha Schomer"

ها شومر به معنای محافظ یا نگهبان اولین جریان متشکل و با چفت و بست است که ۱۷ اپریل ۱۹۰۹ با تعداد اندکی عضو در خود سرزمین فلسطین تأسیس می شود. ها شومر که در آغاز با هدف حفاظت از شهرکهای یهودی نشین در مقابل تهاجمات عربها به وجود آمده است با آغاز جنگ جهانی اول به فعالیت زیرزمینی علیه امپراتوری عثمانی روی می آورد. دومین رئیس جمهور اسرائیل "اسحاق بن سوی" **Jizchak Ben Zwi** از اعضای اولیه همین جریان بوده است. ها شومر از اساس یک گروه رادیکال منضبط با یک تشکیلات هرمی است. از شعار اصلی آنان می توان بخوبی ماهیت این گروه محافظ ! را گمانه زد :

"یهودیة در آتش و خون به خاک افتاد، در آتش و خون نیز به پا خواهد خاست".

عضویت در ها شومر بسادگی امکانپذیر نیست به همین دلیل نیز شمار اعضاء محدود است. برای مثال پنج سال پس از تشکیل و در آغاز جنگ جهانی اول تعداد اعضای ها شومر حول و حوش چهل نفر عضو و پنجاه شصت نفر کاندید عضویت بیشتر نمی باشد. این کاندیداها می بایست ابتداء یک دوره آزمایشی یکساله را پشت سر بگذارند بعد هم آرای دو سوم اعضای اجلاس عمومی سالانه گروه را برای عضویت به دست آورند.

برخی از اعضای ها شومر در سالهای جنگ اول و در کنار فعالیتهای زیرزمینی علیه امپراتوری عثمانی به "لژیون یهود" که در این مقطع در رکاب دولت فخیمه شمشیر می زند می پیوندند و برخی نیز پس از اشغال بیت المقدس توسط بریتانیا وارد خدمت تشکیلات پولیس محلی می گردند. لژیون یهود که در آغاز جنگ اول توسط "ولادیمیر جابوتینسکی" **Wladimir Jabotinsky** و "جوزف ترامپلدور" **Joseph Trumpeldor** تأسیس گردیده است متشکل از پنج گردان از یهودیان داوطلب تحت امر امپراتوری بریتانیا علیه امپراتوری عثمانی می باشد که البته پس از پایان جنگ توسط دولت بریتانیا منحل می گردد. ها شومر نیز خود را در ۱۵ جون ۱۹۲۰ منحل کرده و اعضای آن همگی به تشکیلات بزرگتری می پیوندند که قرار است به سهم خود نقش مهم تری در روند تروریسم افسارگسیخته منتهی به شکل گیری یک رژیم نژادپرست در خاک فلسطین ایفاء نماید.

ها گانا "Hagana"

ها گانا معروفترین سازمان شبه نظامی تروریستی صهیونیستها در سرزمینهای فلسطینی است که به مثابه ادامه منطقی ها شومر در تابستان ۱۹۲۰ پایه گذاری می گردد. ناآرامیهای اپریل ۱۹۲۰ در اورشلیم که منجر به قتل شش یهودی و زخمی شدن حدود ۲۰۰ نفر از آنان می گردد همینگونه وقایع ماه مه ۱۹۲۱ در یافا ، آژانس یهود را به این نتیجه می رساند که یهودیان مهاجر در مقابل تهاجم اعراب ساکن نمی توانند تنها به حفاظت از جانب دولت فخیمه اکتفاء کرده و خودشان می باید در اساس وظیفه دفاع از خود را بر عهده بگیرند. هاگانا که در زبان عبری نیز همان معنای دفاع را دارد از آغاز هم تحت همین پوشش یعنی دفاع از یهودیان ساکن و یا مهاجر به فلسطین در مقابل تعرض اعراب بومی به وجود می آید اما در طول زمان و متناسب با تعادل قوای موجود در اروپا ستراتیژی تدافعی را به کناری نهاده و حالت تعرضی به خود می گیرد. این تعرض در کنار اعراب صاحبخانه متوجه نمایندگان سیاسی و نظامی دولت فخیمه و شهروندان بریتانیایی نیز می گردد. ها گانا در فاصله سالهای ۱۹۲۰ تا سال بنیانگذاری دولت یهود در ۱۹۴۸ ، اقدام به عملیات تروریستی متعددی علیه اعراب ساکن و مدیریت انگلیس فلسطین می کند. یکی از بزرگترین و خونین ترین

عملیات تروریستی ها گانا منفجر کردن کشتی مسافربری فرانسوی موسوم به "اس اس پاتریا" می باشد که در جریان آن یک قلم ۲۵۰ نفر از سر نشینان اس اس پاتریا قتل عام می شوند.

ها گانا در واقع مادر تمامی جریانات تروریستی یهودی تا مقطع تشکیل دولت یهود می باشد. جریاناتی مثل ایرگون و اشترن و دنباله آن لحي همگی حاصل انشعابات از ها گانا می باشند.

تا مقطع سال ۱۹۲۹ تعداد اعضای ها گانا نیز مانند ها شومر اگرچه بسیار بیشتر از آن اما تعداد محدودی است. نه سال میانه بنیانگذاری ها گانا در ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۹ سالهای نسبتاً آرامی هستند و همانگونه که در بخش گذشته اشاره کردم مهاجرت به فلسطین از سوی یهودیان جهان نیز رقم قابل اعتنائی نیست. در این سالها ها گانا بیشتر یک تشکیلات محلی است که کارش دفاع مسلحانه از شهرکهای یهودی است و بر نیروهای داوطلب متکی است. از اینسال به بعد و به بهانه درگیریهای بیت المقدس و اقدام به قتل عام یهودیان هبرون، کل تشکیلات با یک تغییر کیفی متحول می شود. تمامی جوانان و میانسالان یهودی موظف به عضویت در آن می شوند و تعداد اعضا و وابستگان ها گانا به یک باره با یک رشد صعودی سر از هزاران نفر برمی آورد.

سال ۱۹۲۹ سال تعیین تکلیف کلان سرمایه یهود با دیگر بخشهای سرمایه داری در ایالات متحده هست. از این سال به بعد هیچ اتفاقی در چهارچوب سیاست جهانی در ارتباط با یهودیت بین المللی را نمی توان مستقل از زلزله وال استریت ارزیابی و تحلیل کرد. از این نقطه به بعد کلان سرمایه متمرکز یهود با دستی باز به اجرای طرح های خود در ارتباط با تشکیل دولت یهود می پردازد. در این مقطع سیاست آلیانس یهود و به تبع آن تشکیلات ها گانا در فلسطین بر روی تحریک مستمر و علنی اعراب مسلمان از یکسو و افزایش فشار تروریستی بر مدیریت اجرایی بریتانیا در راستای عقب نشینی از فلسطین و واگذاری آن به صهیونیسم بین المللی می باشد.

در بیت المقدس پروژه تحریک و ایجاد درگیری با تظاهرات ادامه دار در کنار دیوار ندبه و با ادعای مالکیت بر "تمپل برگ" یا همان کوه معبد آغاز می گردد. در این تظاهرات اعضای مسلح ها گانا همه جا حضور دارند. عین همین داستان در طرف مقابل نیز کلید می خورد. تظاهرات فلسطینیها نیز در مقابل به طور مستمر در اطراف مسجد القصی ادامه می یابد و از دست پولیس انگلیس شهر نیز کار چندان ساختنی نیست. روز ۲۳ اگست ۱۹۲۹ به تحریک "محمد امین الحسینی" مفتی اعظم بیت المقدس هزاران نفر فلسطینی مسلح از روستاهای اطراف به شهر می ریزند و به یهودیان حمله ور می شوند. در مقابل ناسیونالیستهای مسلح یهودی نیز به مقابله برمی خیزند و بدینترتیب جنگ مغلوبه می شود تا آنجا که کنترل اوضاع تماماً از دست تشکیلات پولیس بریتانیا خارج می گردد.

قتل عام در حبرون (الخلیل)

به دنبال درگیری میان ناسیونالیستهای عرب و یهودی بر سر استفاده از دیوار ندبه در بیت المقدس که از هر دو سو سلاح گرم به کار گرفته می شود شایعاتی در میان روستاهای فلسطینی مبنی بر حمله صهیونیستها به نمازگزاران در بیت المقدس و تحت کنترل گرفتن شهر و اماکن مقدس مسلمانان توسط آنان پخش می شود که به رادیکالیسم موجود دامن می زند. در الخلیل تعداد زیادی آماده رفتن به بیت المقدس می شوند و در این فضا است که اولین تهاجم مسلمان به یهودی پس از قرنهای زندگی مسالمت آمیز در الخلیل صورت می پذیرد. روز ۲۴ اگست تهاجم به یهودیان الخلیل نزدیک به ۶۷ قربانی برجای می گذارد. نکته جالب اینجاست که اکثریت جمعیت یهودی شهر نه توسط پولیس انگلیس که اساساً قادر به مداخله نبود بلکه توسط همسایگان عرب خود نجات می یابند. تعداد ۴۳۵ نفر از یهودیان الخلیل را همسایه های عربشان به خانه های خود برده و پناه می دهند. به دنبال این ماجرا پولیس مستعمراتی بریتانیا اقدام به تخلیه الخلیل از یهودیان ساکن آنجا می نماید.

از اینجا به بعد تشکیلات ها گانا وارد یک فاز کاملاً جدید از حیات خود می گردد. جدای از عضوگیری اجباری از میان کلیه ساکنین یهودی فلسطین ها گانا اقدام به قاچاق گسترده سلاح از طریق سوریه که در این مقطع تحت حاکمیت دولت فرانسه هست می نماید. همینطور تولید تسلیحات ساده به ویژه بمبهای دستی در خود فلسطین را نیز آغاز می کند. از

اینجا به بعد میلشای زیرزمینی ها گانا تبدیل به یک تشکیلات منسجم شبه نظامی می گردد که هدف آن تحمیل تشکیل دولت یهود هم به صاحبخانه فلسطینی و هم به اشغالگران انگلیس حاکم می باشد.

پالماخ "Palmach" و پالیم "Palyam"

ها گانا در ۱۹ ماه مه ۱۹۴۱ و در جریان جنگ دوم اقدام به تأسیس یک هنگ [کندک] از شبه نظامیان یهودی تحت عنوان پالماخ می کند که می بایست ضمن خدمت در رکاب دولت فخیمه در چارچوب "بریگاد یهودی" تمرکز خود را بر تعلیم و تربیت نظامی جوانان یهود در فلسطین می گذاشت. پالماخ در کنار خدمت در ارتش بریتانیا در زمان جنگ در واقع نقش نیروی ضربتی ها گانا در عملیات پاکسازی قومی در میانه سالهای پایان جنگ در ۱۹۴۵ تا تشکیل دولت یهود در ۱۹۴۸ را بر عهده دارد.

پالماخ در ضمن برخوردار از یک واحد نیروی بحری به نام "پالیم" هم هست که رسماً در ۱۹۴۳ تأسیس می شود و پنج سال بعد هسته مرکزی نیروی بحری ارتش اسرائیل را تشکیل می دهد. مسئولیت پالیم اساساً هدایت مخفیانه یهودیان اروپا در زمان جنگ به فلسطین و بعد ها هم پیشبرد عملیات نجات مهاجران غیرقانونی که توسط دولت بریتانیا دستگیر و از ورودشان به خشکی جلوگیری می شده بوده است. یکی از مهمترین آنها عملیات نجات حدود دویست نفر از مهاجران غیرقانونی تحت فرماندهی اسحاق رابین می باشد که پولیس بریتانیا آنها را دستگیر کرده و قصد اخراجشان را داشته است. ۲۵۰ نفر اعضای پالیم طی عملیاتی در ۱۰ اکتوبر ۱۹۴۵ آنها را فراری داده و در یک کپیوتس مخفی می کنند. این عملیات و اتفاقات به دنبال آن که همزمان با بسیج یهودیان درون فلسطین و آلیانس یهود و مطبوعات وابسته به آن در اروپا و امریکا صورت می گیرد فشار را بر روی دولت فخیمه کیفیاً افزایش داده و زمینه های خروج نیروهای نظامی بریتانیا از فلسطین و واگذار کردن میدان به صهیونیسم جهانی را فراهم می کند.

همانگونه که گفتیم نیروهای شبه نظامی تعلیم یافته پالماخ نقش مهمی در جنایات و پاکسازیهای قومی در فاصله سه ساله پایان جنگ دوم و تأسیس دولت اسرائیل بر عهده داشتند. یک نمونه از این جنایات ضد بشری عملیات عین الزیتون در اول ماه مه ۱۹۴۸ یعنی دو هفته پیش از اعلام تأسیس دولت یهودی است. قتل عام عین الزیتون دنباله جنایت دیر یاسین و در یک فاصله زمانی کمتر از یکماه پس از آن به وقوع می پیوندد. خلاف دیر یاسین که ها گانا مسئولیت آن را تنها متوجه دو جریان لحنی و ایرگون می دانست در اینجا تماماً این نیروهای تعلیم یافته پالماخ به مثابه نیروی ضربتی ها گانا هستند که عملیات پاکسازی قومی را هدایت می کنند. ها گانا البته نیازی به محکوم کردن این یکی ندارد.

"هانس لبرشت" **Hans Lebrecht** کمونیست اسرائیلی که خود در این مقطع سرباز ارتش تازه تأسیس اسرائیل است و یکی دو هفته پس از این قتل عام طی مأموریتی به عین الزیتون رفته است چنین نقل می کند که نیروهای ضربتی پالماخ یکصد و هشتاد نفر اهالی روستا از زن و مرد و پیر و جوان و کودک را در مسجد جمع آوری کرده و آنگاه مسجد را به آتش کشیده اند. هرکس را هم که تلاش کرده از میان آتش گریخته و خود را نجات دهد به گلوله بسته اند. هانس لبرشت سخن از ده ها جسد با دستهای بسته برجای جای عین الزیتون می کند که گواه یک اسیرکشی نفرت انگیز در میان مردم غیرنظامی بوده است. اینها البته تنها نمونه های اندکی از جریان پاکسازی قومی در سرزمین فلسطین است. آن "سرزمین بدون خلقی ! که صهیونیستها بیشتر وعده آن را به یک خلق بی سرزمین داده بودند" اینچنین خالی از خلق می گردد.

نیروهای پالماخ با تأسیس ارتش اسرائیل همگی در مواضع فرماندهی این ارتش جای می گیرند. از مشهورترین آنها می توان از اسحاق ساده ، موشه دایان ، اسحاق رابین و همسرش لنا رابین نام برد.

ایرگون "Irgun Tzva'i Le'umi"

ها گانا برای بخشهای افراطی تر ناسیونالیسم یهود به اندازه کافی از رادیکالیسم برخوردار نیست ! موضعگیری در مقابل حاکمیت بریتانیا در فلسطین موضوع یک انشعاب سیاسی می گردد که بعدها انگیزه های ایدئولوژیک نیز بدان

افزوده می گردد. در سال ۱۹۳۱ بخشی از اعضای ها گانا به رهبری آوراهاام تهومی انشعاب کرده و ایرگون را به وجود می آورند. این جریان "اِتسل" نیز نامیده می شده که مخفف حروف اول "سازمان نظامی ملی" می باشد. البته پنج سال بعد آوراهاام تهومی و تعدادی دیگر در جریان قیام گسترده اعراب در ۱۹۳۶ و به منظور حفظ اتحاد دوباره به ها گانا بازمی گردند.

این حرکت بازماندگان در ایرگون را به سمت رادیکالیزاسیون بیشتر برده و یکسال بعد این جریان تحت فرماندهی بی چون وچرای "ولادیمیر جابوتینسکی" **Wladimir Jabotinsky** قرار می گیرد. ایرگون به لحاظ ایدئولوژیک کاملاً در خط جریان تجدید نظرطلب صهیونیستی متعلق جابوتینسکی قرار می گیرد که در فاصله ۱۹۳۷ تا زمان مرگش در ۱۹۴۰ رهبری مستقیم ایرگون را در دست داشته است.

در این سالها ایرگون عملیات متعددی علیه اعراب صاحبخانه و دستگاه اجرایی استعمار انگلیس شامل مین گذاری در جاده ها ، بمبگذاری در کافه ها و مراکز خرید عمومی و همینطور تهاجم به مراکز پولیس بریتانیا صورت می دهد. این جریان به لحاظ سازماندهی بشدت متأثر از تشکیلات "جوانان بتار" که در ۱۹۲۳ توسط جابوتینسکی در ریگا پایتخت لتونی تشکیل شده و متشکل از یهودیان فاشیست با الگوی موسولینی در ایتالیا بود می باشد. اونیفورم اعضای بتار نیز همان اونیفورم اعضای اس - آ در آلمان با همان رنگ قهوه ای بوده است.

اختلاف میان ایرگون و ها گانا البته باید در کادر یک اختلاف بزرگتر بررسی شود تا بهتر قابل فهم باشد. ها گانا بازوی نظامی کنگره جهانی صهیونیست هاست. به عکس ایرگون متمایل به جریان صهیونیستهای رویزیونیست به رهبری ولادیمیر جابوتینسکی است که در تقابل با بریتانیا معتقد به نزدیکی به فاشیستها در ایتالیا و نازیها در آلمان بوده است. کنگره جهانی صهیونیستها به عکس در خط همکاری با بریتانیا و سازش قدم برمی دارد. جابوتینسکی و طرفدارانش نهایتاً در سال ۱۹۳۵ کنگره مذکور را ترک کرده و ستراتیژی متفاوتی را دنبال می کند. او در ۱۲ سپتمبر همین سال تشکیلات جدیدی را در وین تحت عنوان "سازمان صهیونیستی نوین" ایجاد می کند که در برنامه اش خلاف اعلامیه بالفور خواهان تشکیل دولت یهود در رود سوی رود اردن می باشد. مهمترین بخش برنامه رویزیونیستها انحلال شبکه های موجودیت یهودیان در اروپا و انتقال آنان به سرزمین فلسطین می باشد. این بخش البته جهتگیری سیاسی مشخصی را در جهت نزدیکی هرچه بیشتر به رژیم نازی در آلمان و تقابل با دولت بریتانیا دنبال می کند. طبیعتاً از درون این جهتگیری سیاسی هم هست که همکاری با نازیها در دستور کار قرار می گیرد. در این رابطه در بخش پیشین به تفصیل سخن گفته ام.

بزرگترین عملیات ایرگون بمبگذاری سال ۱۹۴۶ در هتل داوود شاه **King David Hotel** در اورشلیم بود که در آن مقطع بخشی از دستگاه مدیریت اجرایی و فرماندهی ارتش بریتانیا در آنجا مستقر بودند. بیش از نود نفر انگلیس، عرب و یهودی همکار دستگاه استعماری بریتانیا در این بمبگذاری به قتل می رسند. تأثیرات منفی این عملیات تا آنجا می رود که بخش اعظم اِلِیت سیاسی حامی صهیونیسم در بریتانیا و در رأس همه شخص وینستون چرچیل حداقل در ظاهر دست از حمایت از جنبش صهیونیستی کشیده و با آن فاصله می گیرند. همینطور تشکیلات ها گانا اقدام به انجام چند عملیات علیه ایرگون می کند که البته بیشتر جنبه نمایشی دارد. نفس وجودی انشعابات ایرگون و یا لِحی مستقل از اختلافات واقعی میان آنها عامل مهمی برای ها گانا در پوشانیدن چهره جنایتکارش زیر ماسک اعتدال و مخالفت با افراطیگری است. در هرکجا هم که صلاح بود هر سه این جریان عملیات مشترک انجام می دادند که نقطه اوج آن جنایت داعش گونه در قریه "دیر یاسین" در ۹ اپریل ۱۹۴۸ یعنی مدت کوتاهی پیش از اعلام استقلال دولت یهود می باشد.

جنایت دیر یاسین

در قتل عام دیر یاسین هر سه گروه شرکت دارند ولی اینجا هم باز دستهای ها گانا به زیر دستکهای سفید پوشیده است و تنها ایرگون و لِحی هستند که تنها عاملان جنایت ضد انسانی در دیر یاسین اند. بیش از یکصد زن و کودک و پیر و جوان با نارنجکهای که از پنجره خانه هایشان توسط اعضای ایرگون و لِحی انداخته می شود به خاک و خون می

غلتند. جنایت آنقدر شنیع است که اشک تمساح آژانس یهود را نیز جاری می کند. آنان رسماً از پادشاه وقت اردن پوزش می طلبند. پوزشی که البته از آنسو پذیرفته نمی شود. ها گانا نیز البته جنایت دیر یاسین را که در پیش چشمانش انجام شده محکوم می کند.

"بنی موريس" **Benny Morris** استاد دانشگاه بن گوریون می نویسد که بازماندگان قتل عام را که در میان آنان زنان و کودکان بسیاری بودند در پایان سوار کامیونهای چند کرده و در خیابانهای غرب بیت المقدس به حرکت درآوردند که از آنان نیز با فحش و تف و پرتاب سنگ پذیرائی به عمل آمد. ها گانا اینجا هم البته حضور ندارد! مجله المانی اشپیگل در ماه های سپتمبر و اکتوبر ۱۹۸۲ در مجموعه گزارشاتی درمورد وضعیت فلسطینیان و آنچه که تا آنروز بر فلسطین و فلسطینی گذشته بود تحت عنوان "ضربه خورده، رانده شده، مورد خیانت واقع شده" منتشر می کند که در کنار بسیاری وقایع دیگر به جنایت دیریاسین نیز پرداخته است. گزارشاتی که البته به دلایل قابل فهم با زبانی بسیار نرم هم نوشته شده است.

اشپیگل نه از زبان اعراب که از زبان نماینده سوئیسی صلیب سرخ بین المللی "ژاک راینر" **Jacques de Reynier** که شاهد عینی دست و پا بریدنها، شکم زن حامله دریدنها و مثله کردن کودکان بوده است، از زبان "آرنولد توینبی" **Arnold j. Toynbee** تاریخدان شهیر انگلیس که این جنایت را همتراز و درکنار جنایات نیروی اس - اس گذاشته، از زبان "لاری کالینز" **Larry Collins** و "دومینیک لاپیر" **Dominique Lapierre** نویسندگان کتاب "آه، اورشلیم" است که از دیریاسین نقل می کند. جانان دیریاسین را در کنار جانان داعش گذاشتن و مقایسه کردن بی تردید روسپیدی داعشیان را نتیجه خواهد داد! سالها بعد رهبری هر دو گروه تروریست افراطی (از دید ملل متحد و ابرقدرت وقت) ایرگون و لحي یعنی "اسحاق شامیر" و "مناخیم بگین" یعنی فرماندهان مستقیم جنایت دیریاسین نخست وزیران آینده اسرائیل می شوند و نصیب یکی از آندو نیز جایزه کذائی صلح نوبل می گردد. یک لحظه تصور کنید سالها بعد به ابوبکر بغدادی جایزه صلح نوبل را اعطا کنند! این محتوای واقعی آن سیستمی است که برجهان ما حاکمیت دارد. مناخیم بگین صاحب جایزه کذائی صلح نوبل ضمن دفاع آشکاراز جنایت دیریاسین تأکید کرده بود که "بدون پیروزی! دیریاسین اسرائیلی وجود نمی داشت". آری بی تردید حق با این جنایتکار پیشانی سفید است. بدون پاکسازی قومی در سرزمین فلسطین و در رأس آن قتلعام دیریاسین شاید اوضاع امروز شکل و شمایل دیگری می داشت. مناخیم بگین از ابتدای تأسیس ایرگون عضو و از سال ۱۹۴۳ تا مقطع انحلال آن در ۱۹۴۸ فرمانده مستقیم جریان تروریستی ایرگون بوده است. در سال ۱۹۴۸ و به دنبال تشکیل دولت اسرائیل ایرگون هم مثل دیگر جریانات تروریستی و شبه نظامی منحل و در درون ارتش نویناد اسرائیل سازماندهی می گردند. انحلال ایرگون البته چندان اختیاری نیست. به دنبال یک رشته درگیریهای پراکنده که در یک قلم آن ۱۶ کشته از ایرگون و ۳ کشته از ارتش به جای می ماند، نهایتاً نیروهای تحت امر مناخیم بگین جذب ساختار نظامی ارتش شده و ظاهراً منحل می گردند.

عملیات ایرگون با انحلال آن به پایان نمی رسد. مهمترین عملیات پس از انحلال ظاهری ایرگون عملیات سوء قصد با بمبهای پاکتی به اولین صدراعظم پسا جنگ المان و دو نفر از مقامات دولت این کشور در جریان مذاکرات میان داوید بن گوریون و کنراد آدنائر بر سر پرداخت خسارت از سوی المان و عادی سازی روابط دو کشور در سال ۱۹۵۲ می باشد. در فرانسه که پاکتها از آنجا به مقصد المان پست شده اند، تعدادی از اعضای سابق ایرگون در این رابطه دستگیر ولی به دلیل عدم امکان اثبات جرم تنها از این کشور اخراج می گردند. پولیس فرانسه ظاهراً دلیلی برای محکومیت آنها نمی یابد. تنها یکی از آنها به نام "الازار سودیت" **Elieser Sudit** که در اتاقش سلاح یافته بودند را به چهار ماه حبس! محکوم می کنند. سالها بعد در ۱۹۹۴ سودیت با نوشتن کتابی به زبان عبری انجام این عملیات تروریستی که سر نخ آن به ادعای وی در دستان مناخیم بگین بوده است را با جزئیات شرح می دهد. سودیت در این کتاب مدعی شده که از سن پانزده سالگی دست اندرکار طراحی بمب در چارچوب تشکیلات ایرگون بوده است.

لِحی یا لِخی "Lechi"

به دنبال مرگ جابوتینسکی در سال ۱۹۴۰ و بر سر توافق میان جریان ایرگون و تشکیلات پولیس بریتانیا در فلسطین و اعلام آتش بس، انشعابی به سرکردگی "آوراهاام اشترن" **Avraham Stern** در ایرگون صورت می گیرد که به انشعاب اشترن معروف می شود. دولت بریتانیا نیز در آنزمان این گروه را به نام سرکرده آن "باند اشترن" می نامید. جریان از این قرار بود که پس از مرگ رهبر ایرگون "ولادیمیر جابوتینسکی" **Wladimir Jabotinsky** و جانشینی "داوید راتسیل" **David Raziel** در ۱۹۴۰ یعنی پس از گذشت یکسال از آغاز رسمی جنگ جهانی دوم، میان ایرگون با تشکیلات پولیس بریتانیا در فلسطین که تا این تاریخ دشمن قلمداد می شده یک توافقنامه آتش بس و همکاری امضاء می گردد که مورد پذیرش اعضای افراطی تر ایرگون به سرمداری "آوراهاام اشترن" قرار نمی گیرد که منجر به جدائی طرفداران اشترن از ایرگون می گردد.

جریان لِحی یا لِخی که مخفف "مبارزان آزادی اسرائیل" می باشد در واقع ادامه یا تأسیس دوباره همین جریان پس از ضربه نظامی خردکننده پولیس بریتانیا در فبروری ۱۹۴۲ و کشته شدن خود اشترن می باشد. به دنبال این ضربه که با دستگیریهای گسترده همراه بود گروه مجبوره رفتن به زیرزمین می گردد تا پس از مدتها در یک شرایط مناسبتر توسط عناصری چون "اسحاق شامیر" نخست وزیر آتی، "ناتان مور" و "ایسرائیل الداد" دوباره تأسیس گردد. نکته جالب توجه در رابطه با اشترن و ادامه آن لِحی تمایل شدید به همکاری با نازیها علیه دولت بریتانیا می باشد. بدین اعتبار انشعاب لِحی یا به تعبیر دولت بریتانیا "باند اشترن" آئینه تمام نمای محتوای ایدئولوژی صهیونیستی است که به بهترین وجهی "این همانی" ایدئولوژیک میان صهیونیسم و ناسیونال سوسیالیسم را در عریانترین شکل خود به نمایش می گذارد.

ارتباط و همکاری میان لِحی و دستگاه اطلاعاتی نازیها تنها سیاسی نیست عملیاتی هم هست. در ماه مه ۱۹۴۴ به دنبال اشغال مجارستان توسط آلمان پیشتهادی از سوی "هاینریش هیملر" فرمانده نیروی اس - اس از طریق یکی از وابستگان لِحی در مجارستان به نام "یول براند" **Joel Brand** برای متفقین فرستاده می شود. هیملر پیشنهاد معامله یک میلیون یهودی عمدتاً مجاری با ده هزار کامیون کالای مورد نیاز آلمان را برای متفقین فرستاده است. این پیشنهاد توسط متفقین با اعمال نظر "لرد ماین" وزیر مستعمراتی خاورمیانه بریتانیا که در قاهره مستقر است رد می گردد. پس از این جریان براند به لِحی می پیوندد و در نومبر ۱۹۴۴ یعنی کمتر از شش ماه به پایان جنگ مانده هم یک گروه عملیاتی لِحی با مسؤولیت اسحاق شامیر نخست وزیر اسبق اسرائیل متشکل از دو نفر در قاهره "لرد والتر ماین" **Lord Walter Moyne** را به قتل می رسانند. هر دو نفر دستگیر و در آغاز سال ۱۹۴۵ در قاهره اعدام می گردند. بعدها در سال ۱۹۷۵ باقیمانده جسد هر دو در یک مبادله جنازه ها میان دولتهای مصر و اسرائیل به اورشلیم برده شده و در شمار قهرمانان تاریخ اسرائیل در "هرتسل برگ" یا تپه هرتسل به خاک سپرده می شوند.

لجی نیز مثل بقیه جریانات تروریستی و شبه نظامی یهودی پس از تشکیل دولت اسرائیل منحل و جذب ارتش می گردد اما علی رغم این انحلال ظاهری آنها فعالیتهای خود را به ویژه در اورشلیم با چند هزار عضو و هوادار ادامه می دهند. عملیات مهم دیگر لِحی در ۱۷ سپتمبر ۱۹۴۸ یعنی کشتن نماینده ملل متحد در فلسطین "فولکه برنادوته" **Folke Bernadotte** و همراهش "آندره سِرو" **André Serot** فرمانده نیروهای حافظ صلح در این شرایط انجام می گیرد. این عملیات نقطه پایانی است بر فعالیت رسمی این جریان. عناصر شرکت کننده در این عملیات به شمول "ناتان بلین مور" عضو مؤسس لجی همگی توسط دولت تازه بنیاد اسرائیل دستگیر می شوند اما پس از مدت بسیار کوتاهی همگی آنان طبق روال معمول آزاد می گردند.

سند انقره

در ۱۱ جنوری ۱۹۴۱ یعنی در سومین سال آغاز جنگ جهانی دوم متنی توسط گروه اشترن تقدیم سفارت آلمان در پایتخت ترکیه می شود که بعدها به سند انقره معروف می گردد. در این سند جریان تروریستی اشترن صراحتاً خواستار

همکاری نظامی با دولت المان علیه بریتانیا شده است. پشت این سند عنصری قرار گرفته است که بعدها نقش مهمی در حاکمیت اسرائیل بازی خواهد کرد. او کسی نیست جز اسحاق شامیر وزیر خارجه و نخست وزیر بعدی دولت یهود!

اندکی پیش از اینهم ، ملاقاتی میان "نفثالی لوبنچیک" **Naftali Lubentschik** با "رودلف رُزا" **Rudolf Roser** عضو دستگاه اطلاعاتی المان و یک دیپلمات به نام "ورنر اُتو فون هِنتیگ" **Werner Otto von Hentig** در بیروت که در این مقطع تحت حاکمیت دولت ویشی فرانسه متحد المان می باشد صورت گرفته است که در این ملاقات یاداشتی از سوی لوبنچیک تحویل طرف المانی داده می شود مبنی براین که هدف یک "اروپای نوین و عاری از یهودی" تنها در صورتی محقق می گردد که دولت نازی با اخراج یهودیان اروپا به سرزمین فلسطین و تشکیل دولت یهود که البته متحد و همبسته با دولت المان خواهد بود موافقت نماید. این پیشنهاد از سوی طرف المانی پذیرفته نمی گردد و در عوض واسطه های المانی تمایل خود را به استقلال اعراب و حمایت از "محمد امین الحسینی" مفتی اعظم بیت المقدس اعلام می دارند.

علاوه بر اینها یک بار دیگر هم در ماه دسمبر "باند اشترن" یکی از اعضای رده بالای خود به نام "ناتان مور" **Nathan Yalin-Mor** را به منظور تماس با نازیها راهی ترکیه می کنند که در میانه راه دستگیر و ملاقات طرح ریزی شده انجام نمی گیرد. دولت نازی البته به دلیل بی اهمیت تلقی کردن اشترن پاسخی به این تقاضا نمی دهد اگر هم داده باشد به نوشته "لنی برنر" مدرکی از آن در میان آرشیوها به دست نیامده است. درست به عکس خود تقاضا یعنی "سند انقره" که هم اکنون در میان اسناد وزارت امور خارجه المان موجود است.

هانا آرنت فیلسوف شهیر یهودی در کتاب "آیتمن در اورشلیم" خود به جمله ای از **ناتان مور** یک سال بعد از تقدیم سند انقره و در اوج جنگ جهانی یعنی در سال ۱۹۴۲ اشاره می کند که بی نیاز از هرگونه توضیحی می باشد. ناتان مور منطق همکاری میان صهیونیسم و نازیسم یا به عبارتی "ستراتیژی موازی" را چنین تئوریزه می کند:

"پروژه ما مبنی بر وادار کردن یهودیان اروپا به مهاجرت (به فلسطین) در ابعاد توده ئی با اهداف المانها در راستای پاکسازی اروپا از یهودیان برهم منطبق می باشد".

از پایان جنگ جهانی دوم تا کنون ، همجنسان و همکاران دیروز نازیها پس از گذشت بیش از هفتاد سال همچنان به دوشیدن دولت المان و نسل جدیدی مشغولند که خلاف خود آنان نه شراکتی با رژیم نازی داشته و نه اطلاع چندانی از آن دوران دارند. "نورمن فینکل اشتاین" **Norman Finkelstein** یک روشنفکر یهودی - امریکائی که والدینش از بازماندگان اردوگاه های مرگ نازیها بوده اند ، کتابی دارد به نام "صنعت هولوکاست" **Holocaust Industrie** یا به ترجمه دقیقتر "تجارت هولوکاست". او که بیش از شش کتاب در رابطه با خاورمیانه و صهیونیسم نوشته است در این کتاب (که البته از ابتداء نیز در میان مدیای تحت حاکمیت "کلان سرمایه یهود" بشدت با تحریم و کارشکنی مواجه بوده و هست) به تفصیل پرده از این تجارت پر آب و نان دولت یهود با درد و رنج بازماندگان دوران نازیها برمی دارد. حکایتی که همچنان باقی است.

بیزن نیابتی ، ۱۵ اسفند [حوت] ۱۳۹۷